

نقش غیر نظامیان در مواقع بحران ناشی از تهاجم دشمنان در عصر صفویه

ابراهیم مشفق فر

عضو هیات علمی دانشگاه امام حسین (ع)

فصلنامه مطالعات بسیج، سال هفتم، شماره ۲۲، بهار ۱۳۸۳

چکیده

در نیمه اول حیات دولت صفوی، جنگهای همزمان ایران و عثمانی و ایران و ازبکها موجب گردید که کمبودها و نارساییهایی در تأمین نیروی انسانی و دفاعی هر دو جبهه بروز کند. با توجه به اینکه اغلب، سلاطین صفوی ترجیح می‌دادند بیشترین نیرو و امکانات خود را صرف مقابله با عثمانی بکنند، در نتیجه در مقابل ازبکها با مشکل مواجه می‌شدند. سلاطین ازبک نیز با درک موقعیتها، استانه‌های شمال شرقی ایران را مورد تاخت و تاز و تهاجم قرار می‌دادند. در چنین اوضاعی، اندک قوای صفوی مستقر در پادگانهای استانه‌های مزبور تکافوی مقابله با دشمن را نمی‌کرد، لذا نیروی انسانی غیر نظامی شهرهای مورد تاخت و تاز، نظیر هرات و مشهد و...، اهمیت ویژه‌ای برای مقابله با دشمن پیدا می‌کرد. در مرزهای غربی نیز در برهه‌هایی به علت عدم حضور عمده قوای دولت صفوی به فرماندهی سلاطین صفوی، با ورود قوای عثمانی به شهرهای ایران، مردم این شهرها برای دفع تهاجم دشمن، نقش مهمی ایفا کردند که مصادیق آن در دوره شاه طهماسب اول در تبریز و شهرهای دیگر وجود دارد.

آنچه در عمل از نقش دفاعی غیرنظامیان در این دوره به اثبات رسیده؛ نحوه مدیریت فرماندهان عالیرتبه صفوی در هدایت نیروهای غیرنظامی مناطق بحران زده است که در صورت اعمال مدیریت صحیح توسط فرماندهان کارآمد، توان نهفته نیروهای غیرنظامی در رویدادهای نظامی به خوبی به فعلیت در می‌آورد و در غیر این صورت نتیجه عکس داشت؛ برخی حوادث دوران شاه اسماعیل و شاه طهماسب مؤید این مطلب است. حوادث غرب کشور نیز نشان می‌دهد که در صورت حضور فرماندهان و هدایتگران محبوب مردم در عرصه هدایت نیروهای غیرنظامی، این توانها قدرت و نقش خود را اثبات رسانده‌اند، برخی حوادث دوره شاه طهماسب، شاه محمد و اواخر دوره صفویه در غرب کشور و جنگهایی که با قوای مهاجم عثمانی رخ داد نیز شواهد این ادعا هستند.

همچنین در جریان حوادثی که دولت صفویه را در آستانه سقوط قرار داد، نقش برخی از علمای دین در بسیج و تهییج نیروهای غیر نظامی برای مقابله با مهاجمان به موجودیت کشور حائز اهمیت است؛ نامه‌های بهاء‌الدین استیری و شیخ محمد علی حزین و اقدامات آنان، در تاریخ این دوره ثبت و ضبط شده است.

مقدمه

در عصر صفویه تا سال ۱۰۴۹ ه. ق. مشکل اصلی ایران روابط خصمانه با عثمانی و ازبکها بود. در این میان، سلاطین صفوی عمده توان، اهتمام و نیروی انسانی خود را صرف مقابله با دشمن قوی‌تر و خطرناکتر، یعنی عثمانی می‌کردند. حتی شخص شاه در جبهه حضور می‌یافت، اما در مقابل ازبکها و یا هندی‌ها یک فرمانده یا حاکم نظامی محلی با نیروی نظامی اندکی می‌گماشت: این فرماندهان در مقابله با تهاجم نیروهای ازبک که به فرماندهی سلاطینشان به استانهای مرزی ایران به ویژه خراسان دست درازی می‌کردند، معمولاً دچار مشکل شده و شکست می‌خوردند. نکته قابل توجه اینکه ساکنان غیر نظامی شهرهایی که عرصه این منازعات بودند، در فعل و انفعالات نظامی شرکت داشتند. هر گاه مدیریت مناسبی بر مردم غیرنظامی این شهرها در سازماندهی و بسیج آنها برای دفع تهاجم دشمن و نحوه رفتار آنها در مواقع بحرانی اعمال می‌شد، توان و زمان مقابله و مقاومت، فزونی یافته و نتیجهٔ بهتری گرفته می‌شد.

اما اشتباهات و ناشی‌گریهای فرماندهان نظامی و حکام محلی در رفتار با ساکنان این شهرها در مواقع بحران، جنگ و هجوم دشمن، سبب آثار و عواقب سوئی می‌شد. و گاهی نه تنها نقش بایسته‌ای، که از این مردم انتظار می‌رفت ظاهر نمی‌شد، بلکه نقش منفی نیز بازی می‌کردند.

با مروری بر چند و چون حوادثی که در برهه‌های مختلفی از جنگهای این دوره به ویژه در هرات و برخی شهرهای دیگر خراسان و ماوراءالنهر اتفاق افتاده است، به مستندات تاریخی در این خصوص دست می‌یابیم.

زمینه‌های کمک و همکاری مردم شهرهای آسیب‌پذیر با نظامیان صفوی

در دوره‌ای که حکومت صفوی درگیر جنگ با عثمانیها در مرزهای غربی بود عمده قوای نظامی این حکومت به دفع تهاجم دشمن اصلی و قوی مشغول می‌شد. لذا در چنین موقعیتهایی اگر دشمن دیگری در مرزهای شرقی و شمال شرقی به تهاجم و دست‌درازی در قلمرو دولت صفوی می‌پرداخت، نیروی قدرتمند باز دارنده‌ای در پیش رو نداشت، گر چه حکام محلی شهرهای مهم این منطقه با اندک قوایی که در اختیار داشتند با آنها به مقابله می‌پرداختند. در چنین مواردی مردم این شهرها نیز

در معرض آسیب و تهاجم و چپاول ازبکها قرار می‌گرفتند، چنین شرایطی تا انعقاد «معاهده زهاب» در سال ۱۰۴۹ ه. ق و فراغت یافتن نیروهای صفوی از عثمانیها ادامه داشت، یعنی بیش از یک قرن، آسیب‌پذیری مردم شهرهایی چون هرات و مشهد و... در مقابل تهاجم ازبکها زمینه مساعدی برای کمک و همکاری مردم این شهرها با نظامیان برای مقابله با تهاجم دشمن بود البته در مقاطعی که مردم آموزش و سازماندهی و هدایت صحیح می‌یافتند قابلیت‌های خود را بیشتر بروز می‌دادند.

نمونه‌های زیادی از آسیبها و لطمات وارده به مردم در جریان تهاجمات ازبکها در منابع این دوره ثبت شده است؛ از جمله در جریان حمله ازبکها به سیستان در جمادی‌الاول ۹۵۷ ه. ق به فرماندهی شاه محمد سلطان که به غارت اموال مردم پرداختند.^۱

همچنین طبق گزارش افوشته‌ای در نقاوة الآثار وقتی ازبکها در ربیع‌الاول ۹۹۷ ه. ق به هرات دست یافتند «موازی ۶۰۰۰۰ مقتول و ۴۰۰۰۰ از دختران و پسران مقبول و ارباب صناعت و اصحاب حرفت به قلم آمد که به اسیری گرفته به ماوراءالنهر بردند»^۲ علت این امر را باید در فعالیتها و فتوهای روزبهان خنجی یافت. در این خصوص استفاده‌های روشنگرانه‌ای از کتاب سلوک‌الملوک می‌توان کرد.

شهرهایی که در معرض تهاجم ازبکها قرار داشتند دچار تعدی و قتل و چپاول سربازان ازبک و متحمل آسیبها و شداید می‌شدند. که علت اصلی آن گرایشهای مذهبی اهالی این شهرها بود. همچنین مردم هرات به علت شیعه بودن در مواقع تهاجم ازبکهای سنی مذهب محکوم به تاراج و چپاول و قتل و غارت بودند. آنان به اتهام «لعن صحابه»^۳ در زمان قزلباش یا «سب شیخین و رافضی‌گری»^۴ مورد آزار و اذیت قرار گرفته و به قتل محکوم می‌شدند. بنابر این گرایش مذهبی مشترک مردم هرات و مشهد با نیروهای قزلباش از زمینه‌های مثبت و مشترک همکاری آنها به حساب می‌آمد. از سوی دیگر، در مواقع بحران و تهاجم ازبکها به این شهرها، هم نظامیان دولت صفوی و هم مردم، آسیب‌پذیر بودند و برای بقا و حفظ موجودیت خود به دفاع مشترک می‌پرداختند. در واقع؛ بی‌رحمی‌ها و وحشی‌گریهای قوای ازبک عامل همبستگی مردم با نظامیان بود. حکایات فراوانی از این بی‌رحمی‌ها نقل شده است. چنانچه در سال ۹۳۴ ه. ق وقتی عبیدالله خان ازبک با نیروهایش به محاصره شهر هرات پرداخت، سربازانش را بر راهها و گذرها گماشت که «از جنس خوردنی چیزی به درون شهر نبرند و آب را از محصوران شهر و محبوسان بی مهر گرفته، انهار عافیت

آن دیار را به خاک و خاشاک ظلم انباشت» و گفته شده است که «شخصی در لباس گدایی اندک نمکی به درون شهر می‌برد و به همان لباس از شهر بیرون می‌آمد...» او را گرفتند و به دستور عبیدالله خان «بر سر بازار آورده و به اقبیح وجهی به قتل آوردند».^۵ در سال ۹۳۵ ه. ق. وقتی شهر هرات به تصرف نیروهای ازبک درآمد «اشرار ازبکیه و خوارچ سمرقندیه دست ظلم و ستم به ترک و تاجیک و دور و نزدیک دراز کردند و اموری که در آن ایام از آن قوم ناتمام به وقوع انجامید آن بود که کسی از مردم هرات که اندک جهاتی گمان می‌بردند، دست در دامن وی می‌زدند و به نزد قاضی می‌بردند و می‌گفتند که این مرد، در زمان قزلباش لعن صحابه کرده است و آن بدبخت بی‌آنکه تحقیق احوال نماید به مجرد شنیدن صیغه شهادت از آن دو کذاب بی سعادت، حکم به قتل می‌کرد. محتسبان او را ناحق کشان‌کشان [به چارسوق] هرات می‌بردند و به سان دزدان به قتل می‌آوردند...»^۶

در شعبان سال ۹۳۶ ه. ق. وقتی ازبکها به هرات مسلط شدند، مردم را مورد آزار و اذیت قرار دادند و در نیمه شوال ۹۳۸ وقتی عبیدالله خان با نیروهایش در اطراف هرات استقرار یافت در قریه شامیانه دست به خرابی و ظلم و ستم و تعدی به مردم گشود، آب را به روی مردم بست و نگهبانانی به راهها و دروازه‌های شهر گماشت که مانع ورود مواد غذایی به شهر شوند و در نتیجه مردم در تنگنا و مزیقه قرار گرفتند. در سال ۹۴۲ ه. ق. نیز نیروهای ازبک به غارت محلات هرات پرداخته، به خانه‌های مردم وارد شدند و به شکنجه آنها پرداختند که مخفیگاه اشیای قیمتی را نشان دهند. عبیدالله خان بعد از تسخیر خراسان و کشتار «غازیان و تبرائیان» متوجه فتح قلعه اختیارالدین شد. در این اثنا محمد رحیم، پسر وی، با جمعی از اشرار خود را به اهل حصار رسانیده، دست به اموال مردم دراز کرد^۷ و خضر چلبی و امت بیک، فرماندهان قوای صفوی، به همراه خانواده‌شان به اسارت درآمد، به بخارا روانه شدند و بعد از چند روز، خرد و بزرگ آنها را به قتل رساندند و «هر روز به حکم آن خان [عبیدالله خان] بی ایمان پنج شش کس به واسطه تشیع به اقوال [جهال] در چهار سوق هرات کشته می‌شدند»^۸ به هر حال بدرفتاریها و تحمیل شدید و مصائب به مردم هرات در ایامی که ازبکها بر این شهر مسلط می‌شدند، عامل نفرت از آنان و موجب همدردی و همکاری با نیروهای صفوی می‌گردید. در نتیجه در مواقعی که نیروهای دولتی مستقر در این

شهر عزم و اراده مقاومت می کردند مردم شهر نیز نقش ایفا کرده و حضور تعیین کننده ای داشته اند.

نظیر چنین وضعیتی در اوایل سلطنت شاه عباس بزرگ (۱۰۳۸-۹۹۵ ه. ق) برقرار بود. شاه عباس که همزمان دچار جنگ با عثمانیها در غرب و ازبکها در شرق و شورشهای داخلی بود، نمی توانست رأساً با عمده قوایش در مقابل ازبکها قرار گیرد؛ در نتیجه عبدالمومن خان ازبک فرصت را غنیمت شمرده به خراسان دست درازی نمود و شهر مشهد را تصرف و غارت کرد و چندین هزار نفر از مردم شهر را به قتل رساند.^۹ و بنابر این سپاه ازبک با آگاهی از ضعف و ناتوانی مردم، با حمله به شهر، مقاومت امت خان و نیروهایش را درهم شکست و قتل عام فجیعی راه انداخت و بسیاری از زنان و کودکان اسیر را به ماوراءالنهر فرستاد.^{۱۰} غیر از مشهد، شهرهای دیگر خراسان، به ویژه: جام، خوف، باخزر، کوسویه، غوریان، فوشیخ نیز به تصرف ازبکان در آمد.^{۱۱} (سال ۶-۹۹۵ ه. ق)

همکاری و نقش غیر نظامیان در اجرای طرحهای دفاع شهری

گرفتاریهایی که در اوان سلطنت شاه طهماسب در مقابل عثمانیها و در اثر نابسامانیهای داخلی وجود داشت مانع از آن شد که توان دفاعی کافی برای دفع تهاجم ازبکان به استانهای شمال شرقی و شرقی صرف شود. لذا این خطه دستخوش تهاجمات دشمن گردید. با وجود حضور فرمانده قابلی چون حسین خان شاملو در خراسان و هرات که به ساماندهی و سازماندهی نیروهای صفوی می پرداخت، با این حال جایگاه مهمی در طرحهای دفاعی به مردم غیر نظامی محل اختصاص می یافت. در سال ۹۳۳ ه. ق وقتی عبیدالله خان - فرمانروای ازبک - نیروهایش را برای تصرف هرات گسیل کرد، حسین خان شاملو طرحی برای دفاع از شهر به اجرا در آورد که بر اساس آن برج و باروی شهر مستحکم و تعمیر گردید، دروازه ها و نمازیان و برجها به سرداران زنده سپرده شد، دیوار محله های خارج از شهر مستحکم گردید و «هر کوچه و محله را به تلفیقی از نیروهای رزمنده قزلباش و مردم آن محله، که مورد اعتماد بودند، سپرد و آن قسمت از مردم را که مورد اعتماد نبودند به داخل شهر منتقل کرد».^{۱۲} طرح دفاعی حسین خان هوشمندانه و عاقلانه بود و استفاده مناسبی از توان مردم شهر هرات به عمل آورد و در نتیجه با وجود تدابیر شکننده دشمن در

محاصره چهار ماهه؛ نظیر قطع آب و کنترل ورود مواد غذایی به شهر، توفیقی در تصرف شهر نیافت. اما طول محاصره و قحطی و گرسنگی موجب شد حسین خان، ارباب و کلانتران شهر تصمیم گرفتند مردم عادی و کسانی را که به تشیع شهرتی نداشتند از شهر بیرون کنند و آذوقه ایشان را ذخیره سازند و برای این کار مأموران خشنی را برگماشتند تا آنان را به حدی دقیق بازرسی بدنی کردند که نقدی یا جنسی از شهر بیرون نبرند. بدین ترتیب بیشتر مردم شهر بیرون شدند، به نحوی که در بازارها کسی از مردم یافت نمی‌شد و «یک من نمک ۳۶۰ دینار خرید و فروخت می‌شد و...»^{۱۳} بدیهی است این تصمیم در مورد مردم سنی مذهب، این تأثیر سوء را به دنبال داشت که در ایام تسلط ازبکها بر هرات، آنان نیز به همکاری با ازبکها پرداخته و اسباب زحمت اهالی شیعه مذهب شهر را فراهم سازند.

یک بار نیز در سال ۹۴۱ ه. ق بیرام اوغلان ازبک، حاکم ولایت غرجستان، سپاهی جمع کرد و به غارت هراترود در پانزده فرسخی هرات پرداخت و اموال و چهارپایان آنجا را در معرض تاراج قرار داد، سپس متوجه بلوکات هرات شد و به قریه توتیان از بلوکات هرات رسید و به تاخت و تاراج اموال مردم پرداخت.

وقتی این خبر به حاکم هرات (خلیفه سلطان) و محمود بیک و امت بیک رسید، امرا به مشورت پرداختند و تعدادی از اعیان و اهالی شهر را هم برای مشورت خواستند. رأی محمود بیک با جمعی از قزلباش بر حراست شهر و دفاع در داخل شهر بود و نظر سلطان ابراهیم الامینی (از بزرگان شهر) بر جنگیدن در برون شهر بود. اما خلیفه سلطان پیشنهاد امیر ابراهیم را پذیرفت و بدان عمل کرد و دستور داد که اعیان و بزرگان شهر هرات و اطراف، هر کس اسب و سلاح داشته باشد به همراهی غازیان از شهر بیرون رفته، با لشکر دشمن بجنگند.^{۱۴}

این اقدام، نمونه برجسته‌ای از بسیج نیروهای مردمی هرات در دفاع از شهر توسط نیروهای نظامی شاه طهماسب در منطقه بود. به هر حال اهالی و بزرگان شهر؛ مثل ابراهیم سلطان و شاه محمد جامه باف و شادی محمد عسس، مسلح و تحت فرماندهی خلیفه سلطان آماده نبرد شدند و در ۱۹ ذیقعد ۹۴۱ ه. ق از شهر بیرون رفتند. و در نزدیک قریه اسفزار از توابع هراترود و ده فرسخی هرات، سپاهیان بیرام اوغلان ازبک پدیدار شدند و نبردی بین طرفین به وقوع پیوست. مدافعین هرات

کمی بعد از شروع جنگ شکست خوردند و تعدادی کشته و بقیه به داخل هرات عقب نشستند و به دفاع از شهر پرداختند.^{۱۵}

حال باید دید آیا صرف حضور مردم عامل شکست بود یا طرح ارائه شده بدیهی است که قبول و اجرای طرح دفاعی ابراهیم الامینی، که شاید به خاطر احترام گذاشتن به رأی مردم شهر و کشاندن آنان به صحنه جنگ صورت گرفت، بدون توجه به عدم آموزش و نظم و انضباط نیروهای مردمی و عدم آمادگی و مهارت لازم آنان در جنگ با دشمن سازمان یافته اشتباه بود. شاید اگر طرح محمود بیک به اجرا در می‌آمد نیروهای مردمی نقش بهتر و مفیدتری ایفا می‌کردند. به هر حال ضعف در هدایت و سازماندهی و نحوه استفاده از این نیروها بود.

مشابه حوادثی که در دوره شاه طهماسب در مقابله با تعرض ازبکها به شهرهای تحت حکومت صفویان رخ داد و طرحهای دفاع شهری به اجرا در آمد، در دوره شاه عباس نیز روی داد و برخی از فرماندهان صفوی محل، به بهره‌گیری از توان نیروهای غیرنظامی منطقه پرداختند و توفیقاتی نیز داشتند. در سال ۹۹۹ ه. ق وقتی خبر تهاجم عبدالؤمن خان به مشهد و استقرار قوای ازبک در جام به امت خان (حاکم و ضابط مشهد) رسید، وی برای دفاع از شهر تدابیری اندیشید که در آن استفاده از نیروی انسانی ساکنان شهر نیز مورد توجه قرار گرفت. تدابیر مزبور عبارت بودند از:

۱- ساکنان محلات خارج شهر را به داخل شهر آوردند که این اقدام هم برای این ساکنان در مقابل دشمن مصنوعیت ایجاد کند و هم از توان نظامی آنان استفاده شود؛

۲- برجها و معابر را تعمیر کردند؛

۳- باره و حصار را مستحکم کرده و نیروهای را برای حراست و حفاظت آنها

گماشتند؛

۴- تفنگچیان و کمانداران و برخی نیروهای زبده را در برجها و دروازه‌ها مستقر

کردند.^{۱۶}

غیر از جنگ با دشمنان خارجی، حضور و نقش آفرینی مردم در برخی از حوادث داخلی نیز کارآیی خود را نشان داد. در سال ۹۹۴ ه. ق در جریان جنگی که در کاشان بین یوسف بیک و شاهوردی خلیفه در گرفت و از نوع جنگ قدرت بود، یوسف بیک در موقعیت دفاعی قرار گرفت و به نیروهایش دستور داد دروازه‌های شهر را ببندند و به محافظت از شهر بپردازند. اما چون مردم کاشان از رفتار محمد خان، پسر یوسف

بیک، رنجیده بودند، با نیروهای شاهوردی خلیفه همدست شدند و «نیم شبی از راه کاریزی که آبش از شهر بیرون می‌آمد، از میان شهر سر برآوردند و همان دم به دروازه دولت رفته با جمعی که به حراست اشتغال داشتند، جنگ در پیوستند و چند کس از دروازه‌بانان کشته شد و مردم برخلیفه غالب گشتند، قفل دروازه را به ضرب نجق شکسته، لشکر در شهر ریخت و فی‌الحال بر نقاره خانه دویده، نقاره‌ها فرو کوفتند.»^{۱۷} و بالاخره در جریان جنگی که در اواخر دوره صفویه در سال ۱۱۳۴ ه. ق. برای دفاع از اصفهان در مقابل هجوم افغانه صورت گرفت، در تدابیر دفاعی مقرر گردید که شهر اصفهان را کوچه بندی کنند و همه جا سنگربندی شود. لذا اهل هر محله سنگر بستند و ارامنه نیز برای دفاع از شهر مسلح شدند.^{۱۸}

نقش غیر نظامیان در مقابله با قوای عثمانی

طی ۵ سال سلطنت شاه طهماسب اول صفوی (۹۳۱ تا ۹۸۴ ه. ق.) سلسله جنگهایی بین قوای صفوی و عثمانی به وقوع پیوست که با توجه به راهبرد تدافعی شاه طهماسب و استفاده از تاکتیک زمینهای سوخته، استانهای غربی ایران عرصه جنگ بود. دور اول این جنگها از سال ۹۴۰ ه. ق. با تحریک «الامه تکلو» از فرماندهان شورشی یکی از طوایف قزلباش و با تهاجم قوای عثمانی در استانهای غربی ایران به ویژه آذربایجان شروع شد و چند سال ادامه یافت. دور دوم این جنگها با پناهندگی القاص میرزا، برادر نازاضی و شورشی شاه طهماسب، به عثمانی و با همدستی او شروع شد و چند سال ادامه یافت.^{۱۹} این جنگها در سال ۹۶۲ ه. ق. که معاهده صلح آماسیه به امضای دو کشور ایران و عثمانی رسید ادامه داشت.

مردم شهرها در اثنای حوادث این سالها و در صورت موقعیت مناسب و یا در مواردی که در معرض تاخت و تازها و یورشهای قوای عثمانی قرار می‌گرفتند، عکس‌العمل نشان داده، و به مقابله با دشمن می‌پرداختند. البته پیش از آنکه شواهد و مصادیق آن را توضیح دهیم باید از ناکارایی شاه طهماسب و کارگزارانش در به فعلیت در آوردن توانهای نهفته و پتانسیلی که در مردم این شهرها وجود داشت یاد کرد که چندان توجه و سرمایه‌گذاری روی این اصل نداشت و صرفاً با اتکا به نیروهای نظامی دولتی به جنگهای تدافعی می‌پرداخت.

در سال ۹۵۵ ه. ق که برادر شورشی شاه طهماسب - القاص میرزا - به عثمانی پناهنده شد، با حمایت و در اختیار قرار گرفتن نیروی نظامی عثمانی تهاجم گسترده‌ای را به استانهای غربی شروع کرد که دامنه آن به شهرهای مرکزی ایران نیز کشیده شد. در جریان یکی از این فعل و انفعالات وقتی نیروهای مشترک عثمانی و القاص میرزا به محل عیش آباد تبریز رسیدند «در عرض چهار روز که در تبریز بودند علیق الاغان و شتران از برگ و پوست درختان می‌گذشت و در چهار روز موازی ۵۰۰۰ [رأس] از اسب و استر و شتر به چراگاه عدم شتافتند ... در آن چند روز، به واسطه شدت باد، گرد و غبار به مرتبه‌ای ... [رسید] و به واسطه غلاء غلات و ضیق مطاعم و اقوات و هلاک بهایم، سواران گور شکار از گرسنگی شکار گور و پیادگان آهورفتار به دام بی‌قوتی و موتی ... گرفتار، بنابر آن ... سپاه روم [= عثمانی] هجوم نموده، شروع به غارت شهر کردند. اهل تبریز چون کشتی شکستگان ملزم و عمال ... فریاد و فغان به آسمان رسانیدند».^{۲۰} وقتی این خبر به سلطان سلیمان عثمانی رسید، رستم پاشا را فرستاد که سپاه را از غارت باز دارد و چون رستم پاشا به شهر رسید جار زدند که کسی به رعایا زحمت نرساند. بنابر این فتنه تسکین یافت. برخی منابع عثمانی بدون اشاره به حوادث مزبور صرفاً به ممانعت از قتل و غارت مردم توسط سپاهیان عثمانی به دستور ابراهیم پاشا اشاره کرده‌اند. هامر پور گشتال می‌نویسد: «ابراهیم پاشا بعد از فتح شهرهای تبریز و بغداد، عساکر سلطانی را از قتل و غارت اهالی ممنوع و محروم داشت.» به هر حال این رفتار چپاولگرانه، کینه مردم تبریز را برانگیخت. مردم که مترصد فرصت بودند در ۲۴ ربیع‌الثانی همین سال وقتی قوای اشغالگر عثمانی در صدد بازگشت به کشور خود بودند، اقدام به جنگ و شبیخون زدن به آنان کردند و سپاه عثمانی را ناگزیر به فرار و عقب نشینی از طریق کردستان به قلعه‌وان کردند.^{۲۱}

در سال ۹۵۶ ه. ق موقعی که شاه طهماسب مشغول عملیات نظامی در آرنجان و بعد ایروان و قراباغ بود، القاص میرزا بار دیگر با پشتیبانی سلطان سلیمان عثمانی از راه عراق عرب و همدان به داخل ایران تعرض نظامی کرد و در همدان به فتنه و آشوب پرداخت، سپس به قم، اصفهان، فارس و بهبهان لشکرکشی کرد. این در حالی بود که نیروهای نظامی دولت صفوی برای مقابله با این تعرض حضور و آمادگی نداشتند لذا در بیشتر این شهرها مردم به مقاومت پرداختند و در این راستا متحمل آزار و اذیتها و خساراتی شدند.^{۲۲} لازم به ذکر است در مورد این مرحله از تهاجم

القاص میرزا به داخل ایران، در برخی منابع عثمانی به مقابله مردم شهرهای ایران با مهاجمین پرداخته شده است؛ چنانچه «هامرپور گشتال» گزارش این حرکت نظامی را به گونه‌ای ارائه داده که از ابتدای حرکت این سپاه، ضعف بر آن مستولی بوده است. وی می‌نویسد: «شاهزاده ایرانی [القاص میرزا] که عساکر عثمانی از وجود او منزجر بودند و از سلطان با جد و جهد تمام استدعا می‌کرد که او را مأمور تاخت و تاز ولایات قم و کاشان و اصفهان فرماید اذن داده شد که از پی مقصود خود برود. بعضی اعانت نقدی نیز در حق او ملاحظه گردید. لیکن قشون منتظم جمع او ننموده بعضی از سواره و پیاده اکراد و بی سرو پایان ملل دیگر در تحت فرمان او قرار داده از پی کار خود فرستادند.» نویسنده به حوادث رخ داده در شهرهای مورد هجوم و تاخت و تاز واقع شده و مقاومت مردم نیز اشاره‌ای کرده است.

یکی دیگر از مقاطع تاریخ صفویه، که ضعف در سیستم دفاعی کشور به واسطه عدم ثبات سیاسی مستولی بود، از زمان درگذشت شاه طهماسب در سال ۹۸۴ ه. ق تا تثبیت موقعیت شاه عباس بزرگ در سال ۱۰۰۰ ه. ش است. در این دوره ارکان سیاسی کشور متزلزل و ضعیف بود و بالطبع در عرصه‌های نظامی، قوای عثمانی در موقعیت برتر قرار داشتند و حتی بخشهایی از استانهای غربی کشور، هم در معرض تهاجمات نظامی و هم چه بسا در اشغال عثمانیها بود.

بنابر این وضعیتی در کشور حکمفرما بود که نقش، حضور و پتانسیل نیروهای غیر نظامی و مردمی مغتنم و مؤثر بود. اینکه در این برهه نیروهای دولتی برای به فعالیت در آوردن این توان کاری انجام دادند یا خیر، پاسخ روشنی دارد که: آن‌طور که شایسته بود انجام ندادند. اما برای شناخت این توان و قابلیت، که در مواقعی نیز به طور خودجوش جلوه‌هایی از آن در حوادث این برهه رخ نمود، نمونه برجسته‌ای قابل استناد است، هر چند موارد دیگری نیز از این دست اتفاق افتاده است. در سال ۹۹۴ ه. ق در دوران سلطنت سلطان محمد، نیروهای عثمانی در جریان سلسله تعرضات خود به ایران، در تبریز با مقاومت مشترک نیروهای نظامی صفوی به فرماندهی شاهزاده حمزه میرزا، چهره محبوب و مردمی فرماندهان صفوی و مردم تبریز مواجه و به طور جدی دچار مشکلاتی شدند. مؤلف نقاوه الآثار در بیان این حوادث می‌نویسد: بعد از تعرض نیروهای عثمانی به تبریز «جمعی کثیر از مردم دلیر، دست برآوردند و با رومیان جنگهای نمایان کرد، بسیاری از سپاه روم را به

خاک و خون سپردند.^{۲۳} اما عثمان پاشا، فرمانده سپاه عثمانی برای مقابله با مردم تبریز نیروی کمکی فراوانی گسیل کرد و «به تخریب و تسخیر تبریز مأمور ساخت و رومیان هجوم غربی آوردند، خلقی بی عدد کشته گشت و شروع در خرابی کرده، اکثر عمارات عالیه را از بیخ و بن برانداخت...»^{۲۴} سپاه عثمانی حتی بعد از سرکوبی مردم و اشغال شهر سریعاً از بیم تهاجم مردم، به احداث استحکامات و قلاع پرداختند و در عرض بیست روز در دولتخانه تبریز و میدان صاحب آباد، حصار محکمی ساخته، در آن استقرار یافتند و با نصب توپ و تفنگ بر برج و باره آن حصار، آماده مقابله با تهاجمات مردم و سپاه صفوی شدند.^{۲۵}

آسیب‌شناسی همکاریهای مردم با نظامیان در مواقع بحران

رفتارهای خشن برخی حکام و فرماندهان صفوی با مردم شهرهای مختلف خراسان و ماوراءالنهر در جریان اردو کشی‌ها و فعل و انفعالات نظامی هم موجب عدم همکاری آنان با نظامیان صفوی می‌شد و هم موجب روی آوردن آنان به ازبکها؛ البته شهرهایی مثل هرات که شیعه و سنی در کنار هم زندگی می‌کردند، این دوگانگی در رفتار همیشه وجود داشت که متقابلاً برخوردهای دوگانه حکام صفوی و سردمداران ازبک را در مواقع جنگ و بحران در برداشت. اما برخی مواقع رفتارهای نابخردانه‌ای از حکام صفوی این مناطق صادر می‌شد و خشم و خشونت آنها، دامن همه را می‌گرفت. همین رفتارهای غلط موجب می‌شد که هنگام نیاز به همکاری و کمک مردم، کمکی به آنها نشود. گفتنی است که سلاطین صفوی به ویژه شاه طهماسب، چنین رفتارهایی را تقبیح و مرتکبین آنها را تنبیه می‌نمودند.

در سال ۹۱۷ ه. ق. شاه اسماعیل اول (۹۳۰-۹۰۷)، بنیانگذار سلسله صفوی، امیر نجم یکی از سرداران معتمد خود را در رأس سپاهی به ترکستان اعزام داشت تا با ماجراجوییهای نظامی ازبکها مقابله کند. امیرنجم عازم خراسان، و بلخ شد و پس از الحاق به نیروهای بابر پادشاه هند و متحد شاه اسماعیل، در معبر ترمذ به اتفاق، عازم جنگ با ازبکان شدند. در ادامه کار نیروهای امیر نجم به شهر و قلعه قرشی رسیدند. امیر نجم در این شهر سیاه کاریها کرد و همین رفتارهای زشت موجب شکست او در جنگ اصلی، یعنی غجدوان در مقابل ازبکها شد. خشم امیر نجم از پاره‌ای مقاومت‌های ساکنین شهر در برابر سپاهیان او، موجب شد که پس از تسلط

وی بر شهر، حدود ۱۵۰۰۰ نفر از مردم را توسط سربازانش به قتل برساند. در این میان سادات با عیال و اطفال به مسجد جامع پناه برده و کسی را به نزد امیر یوسف صدر خراسان فرستادند و خواهان تأمین جانی عیال و اطفال خود شدند. امیر نجم در جواب اظهار داشت: «غازیان، ملکی را که به جنگ می‌گیرند خرد و بزرگ و گناهکار و بی‌گناه، همه در پای یکدیگر کشته می‌شوند و ملاحظه و تشخیص سید و غیر سید، شیعه و سنی نمی‌کنند».^{۲۶} وقتی قزلباش‌ها از آن «جاهل فحاش» این سخن را شنیدند، به مسجد در آمده سادات را کشتند و پس از قتل عام و تقسیم اموال قلعه، جنگ با عبیدالله و محمد تیمور سلطان عازم بخارا شدند.^{۲۷}

امیرنجم با سپاهیانش عازم غجدوان شد و در درگیریهای آنجا موفقیت‌هایی به دست آورد، اما در رمضان ۹۱۸ ه. ق در مصاف با سپاهیان ازبک به شدت شکست خورد. حتی چند تن از امرا که به سبب رفتار ناشایست او در قرشی با او عداوت داشتند، از جمله: ده بیگ قورچی باشی و امیر غیاث الدین محمودی غرچی، از میدان جنگ گریختند. بابر نیز رو به فرار نهاد. امیرنجم از فرار آنان تزلزل به خود راه نداد با جمعی از امرا به مقاومت پرداخت و چون ازبکان به هجوم دسته جمعی پرداختند و از فرط غرور شخصاً متوجه جنگ شد. اما در گیر و دار نبرد کشته شد و سرش را بر نیزه کردند. لشکر قزلباش چون چنین دیدند بگریختند.^{۲۸}

قتل عام مردم قرشی تأثیر مستقیم در این شکست داشت؛ زیرا در اثر این رفتار برخی از فرماندهان سپاه قزلباش کینه امیر نجم را به دل گرفتند و در هنگامه جنگ آن را بروز دادند. از طرف دیگر، هم سربازان ازبک و هم مردم شهرهایی که جنگ در آن رخ می‌داد، با عزم و اراده قویتری به جنگ پرداختند.

اما نمونه عبرت‌آمیز آسیبهای حضور و نقش آفرینی مردم در موقعیت بحران ناشی از تهاجم دشمن، در حوادث سال ۹۴۲ ه. ق مشهد و هرات در خور توجه است. در این سال عبیدالله خان ازبک به مشهد لشکر کشی کرد: «چون مردم شهر این‌خبر شنیدند، وضع و شریف همت بر محافظت قلعه گماشتند».^{۲۹} با تهاجم نیروهای عبیدالله خان جنگ‌هایی در گرفت و ساکنان شهر به سختی پایداری کردند و مهاجمین توفیقی نیافتند. وقتی صوفیان خلیفه، حاکم مردم آزار صفوی هرات، از محاصره مشهد توسط ازبکان با خبر شد از هرات به مشهد حرکت کرد تا به جنگ با ازبکها بپردازد. وی در جنگ با جمعی از ازبکها تعدادی از آنها را کشته و سردار ایشان را به

اسارت در آورد. اما در ۲۰ رجب ۹۴۲ ه. ق. عبیدالله خان با ۲۰۰۰۰ سوار از یک ظاهر شد و در مقابل ۴۰۰۰ سوار قرلباش صف‌آرایی کرد. جنگ سختی در گرفت که در نهایت صوفیان خلیفه از مقاومت عاجز گشته، از میدان جنگ گریخت و به ویرانه‌ی عبدالآباد پناه برد و پس از ۳۵ روز مقاومت، دستگیر و کشته شد.^{۳۰}

موقعی که صوفیان خلیفه به مقابله و جنگ با عبیدالله خان رفت، خضر چلبی را که وکیلش بود، در شهر هرات گذاشت و نورالدین محمد اصفهانی را با اختیار کامل در هرات گذاشته، به او سفارش کرد که مبلغ چهار هزار تومان تبریزی تا آمدن او از مردم بگیرد و او را تهدید کرد که در صورت اهمال ورزیدن دچار مجازات او خواهد شد.^{۳۱} بعد از رفتن صوفیان خلیفه از هرات، نورالدین محمد اصفهانی «قلم ستم کشیده هر کس را از رعایا و غیره گمان جهتی می‌برد، مبلغی به اسم او رقم می‌کرده، مردمان ظالم را تحصیلدار آن وجه می‌ساخت. بنابر این عوام بر سر او هجوم آورده، وی را در حمام به قتل آوردند». از طرف دیگر، وقتی خبر شکست صوفیان خلیفه به هرات رسید، خضر چلبی و امیر حسین قاضی به استحکام شهر کوشیدند. مردم شهر و بلوکات را حاضر ساختند تا به اتفاق ایشان از هرات دفاع کنند. اکثر آنان مخالفت کردند، به ویژه: خواجه احمد زیارتگاهی و برادر وی خواجه مبارک و خواجه قاسم. باعث مخالفتشان نیز این بود که صوفیان خلیفه در چهار سوق هرات، داری نصب کرده بود و می‌خواست که آنان را بیاویزد. اما فرصت نیافت.^{۳۲}

سپس مردم بلوکات و زیارتگاه بر ضد خضر چلبی شوریده، به سوی شهر روان گشتند و در محاذی درب فیروزآباد مستقر شدند. روز دیگر جنگ آغاز شد خضر چلبی شورشیان را در هم شکست و آنها روی به فرار نهادند، اما تا زمان نزول عبیدالله خان، مکرر دسته‌هایی از روستاییان می‌آمدند و جنگ می‌کردند تا اینکه عبیدالله خان به نزدیک هرات رسید و در باغ مراد فرود آمد و شهر را محاصره کرد. جنگ و محاصره حدود سه ماه به طول انجامید تا سرانجام، ابوطاهر پسر سلطان ابراهیم امینی به علت کدورت با امیرحسن قاضی خیانت ورزیده، قاصدی پیش عبیدالله خان فرستاد و از او خواست که نسبت به جان و مال امان دهد و منصبی مانند منصب فعلی شان به آنها واگذار نماید تا از برجهایی که در اختیار آنان است از بکان را داخل شهر کنند. عبیدالله خان پذیرفت و سپاه از یک از دو سه برج در حوالی دروازه خوش، که در اختیار آنها بود، وارد شهر شدند. در شب ۲۷ صفر ۹۴۳ ه. ق. سپاه ماوراءالنهر وارد

شهر شد. خضر چلبی با متعلقان خود در قلعه اختیارالدین متحصن شد. از بکان دست ستم و تعدی گشودند و با ورود به منازل مردم، پس از اخذ نفایس مدفونه، صاحب منزل را شکنجه و تعذیب می کردند. عبیدالله خان دستور داد دست از آن کار بردارند. مردم بلوکات امیرحسین قاضی را گرفته، در آتش انداختند. عبیدالله خان سپس متوجه قلعه اختیارالدین شد و از خضر چلبی و امت بیک خواست که تسلیم شوند و قول داد که متعرض اموال و اطفال و عیال ایشان نشود. با این حال زمانی که خبر عزیمت شاه طهماسب را به سوی هرات شنید، همه آنان را از کوچک و بزرگ به قتل رساند و سپس به بخارا گریخت.^{۳۳}

بنابر این آنچه که در هرات گذشت نتیجه بیداد و ستم حاکمان صفوی این شهر بود. رفتار ستمگرانه آنان موجب شد که توان نیروهای مردمی و نظامی شهر برای مقابله با دشمن نه تنها معطل بماند بلکه صرف جنگ داخلی و خانگی شود و دشمن به راحتی بتواند بر شهر مسلط شود و آسیبها و خسارات ناشی از این تسلط هم متوجه ساکنان شهر و هم متوجه حکام و سردمداران دولتی شهر گردد.

نقش برخی از علمای دین در تحریک و تهییج مردم برای جنگ

زمانی که دولت صفوی با یورش افغانه به پایتخت، به علت از هم پاشیده شدن شیرازه امور در آستانه فرورپاشی قرار گرفت دیگر از صاحب منصبان حکومتی در مقابله با مهاجمین کاری ساخته نبود و هر ستون نظامی که برای مقابله با طغیان افغانه گسیل می شد بدون نتیجه با تحمل شکست باز می گشت. طبق نوشته محمد خلیل مرعشی صفوی؛ در این اثنا شخصی از اعظام علما و مشایخ خراسان که در سلسله آنها پیری و مریدی از قدیم بود، شیخ بهاء الدین نام، که در سال ۱۱۳۳ هـ. ق. که شیرغازی خان به خراسان آمده، قتل و اسر بی نهایت نموده بود، شیخ بهاء الدین مذکور از غایت درد دین به اصفهان^{*} رفته، شکایت و تظلم بسیار پیش امرا نموده و از نهایت دلسوختگی، چون مردی حرّاف و زبان آور و واعظ پیشه بود، بعضی از سخنان وحشت انگیز عبرت افزا به پادشاه و امرا و علما و جمیع شیعیان بر زبان آورده و گفته بود: «جهاد امری است واجب و احادیث و آیات متکثره متظاهره در تحریص و

^{*} در این مسافرت عده ای از علما از قبیل میر محمد مهدی مشهدی خراسانی نیز به همراهی او به اصفهان رفته و شکایت و تظلم آنها به جایی نرسید.

تأکید آن وارد شده و آنکه پادشاهی عبارت از ترحم و اشفاق و غیرت و حمیت دین است و پادشاه و امرا همه در این زمان به سبب تن پروری و راحت طلبی دست از فضیلت این امر برداشته‌اند و همیشه مشغول به فسق و فجور و شنایع و قبایح‌اند و بی خبری از احوال رعایا و زیردستان را شیوه و شعار خود نموده‌اند، چنانچه مثل شیرغازی خان از یک ملعون از بلاد خراسان شصت هزار کس از اناث و ذکور فرقه شیعیان از صلحا و عباد و مؤمنین و زهاد و سادات اسیر نموده و هیچ کس را از شاه و امرا و سپاه درد دین و غیرت پیرامون خاطر نگذشت که این نفوس محترم را از دست این فرقه نواصب بی دین ظالم خلاص نمایند و علما نیز مهر سکوت بر لب گذاشته، مطلق در مجلس پادشاه و امرا سخنانی که موجب تنبیه و آگاهی ایشان باشد هرگز بر زبان نیاوردند. این معنی چگونه با دینداری و ایمان جمع می‌شود؟^{۲۴}

مرعشی در ادامه مطلب می‌نویسد: از سخنان بهاء‌الدین استیری بیشتر علما مکدر شده، آن عزیز را متهم به تصوف و الحاد نموده، حکم به اخراج او کردند. چنانچه او را از اصفهان به اهانت تمام بیرون کردند. چون به خراسان وارد گردید به هر جا و هر مکان که می‌رسید بعد از ادای نماز جماعت و امامت، در بین وعظ، مردم را ارشاد می‌نمود. که در این زمان، پادشاه و امرا و تمام مردم دست از دفاع و جهاد برداشته‌اند و مردم را به دست دشمن حواله نموده. چه ضرور است که انتظار حمایت پادشاه باید کشید. وی ادامه داد: «بر هر کس فی نفسه واجب است که برای حفظ عرض و ناموس و مال و جان خود به موجب حکم خدا و رسول دفع شر دشمن نماید و هر کس که از او کاری آید و توافل نماید در آخرت مستحق عذاب الیم و ورود جحیم خواهد بود».^{۲۵}

مرعشی می‌نویسد: پس از سخنان شیخ بهاء‌الدین مردم از روی غیرت و حمیت دین به قصد جهاد و جمعیت عظیم نموده و رفیق آن مرد گردیدند؛ چنانچه به روایتی به قدر چهار یا ۵۰۰۰ کس از این جماعت متنوعه جمع شدند.^{۲۶}

به هر حال این تلاش و مجاهدت، نقطه‌امیدی برای مقابله با شورش به وقوع پیوسته بود و حکام و امرای تن پرور فاسد صفوی اگر از تدبیر و دوراندیشی برخوردار می‌بودند باید فرصت را مغتنم شمرده، به تجهیز و آموزش و سازماندهی چنین نیروی با انگیزه و با اراده‌ای که به عزم جهاد حرکت کرده بودند، می‌پرداختند. اما طبق نوشته مرعشی: در این میان ورود صفی قلی خان، فرمانده سپاه اعزامی از مرکز

به خراسان، اتفاق افتاد و وی وقتی این بسیج و حرکت مردم را شنید، برآسفت و حمل بر خروج کرد و بهاءالدین را متهم به بغی و خروج کرد و او را نزد خود خواست و چون آن مرد گمان تقصیری به خود نداشت، بلکه خود را مستوجب تحسین می‌دانست که چهار پنج هزار کس بی موجب و بی علوفه جمع نموده تا در رکاب سپهسالار از روی درد دین خواهند جنگید، بی مضایقه به ملاقات صفی قلی خان رفت و آن سفاک بی باک از فرط طیش و غضب به محض دیدن، حکم به فرآشان نمود که او را گرفته، انداختند و به ضرب میخ کوب سر آن عزیز را خرد نمودند.^{۳۷}

بعد از اینکه اصفهان در مقابل تهاجم افغانه در سال ۱۱۳۵ سقوط کرد، همزمان قوای عثمانی نیز استانهای غرب و شمال غرب کشور را اشغال کردند. در اثنای این رویدادها از مقاومت‌های سازمان یافته حکومتی خبری نبود، هر چند بقایای ارتش صفوی، از جمله فرماندهان، در شهرها حضور داشتند و در پاره‌ای موارد مقاومت‌هایی در مقابل مهاجمین صورت می‌گرفت.

شیخ محمد علی حزین، از علمای طرفدار صفویه، در این ایام شهر به شهر می‌گشت و در صورت لزوم در تشویق و تحریک مردم برای مقابله با دشمن اقدام می‌کرد. حزین، خود در بیان نقشی که برای بسیج مردم خرم‌آباد مقابله با قوای عثمانی ایفا کرد و موفقیتی که در این زمینه حاصل شد می‌نویسد: «مجملاً در خرم‌آباد بودم که آتش فتنه رومیه در آن حدود اشتعال یافته و گاهی تاخت لشکریان ایشان به نواحی آن بلده می‌رسید. علی‌مردان خان امیر الامرا... را به خاطر رسید که چون محاربه با رومیان در این وقت کاری بزرگ است به صلاح حال اینکه به طرفی از آن مملکت که جبال صعب المسالک است با جمعیتی انبوه رفته، بلده خرم‌آباد و نواحی آن را، که قریب به لشکرگاه رومیه است خالی و خراب افکند و با این عزیمت، با سپاه و متعلقان حرکت کرده، به اقصای آن مملکت رفت و امیرحسین بیک سلیورزی را که از امرای آن قوم (طایفه کردان سلیورز) بود در شهر گذاشت که عامه را کوچانیده، شهر و قلعه را خراب کرده، به او پیوندند».^{۳۸}

حزین در ادامه می‌نویسد: سکنه شهر به اضطراب افتادند و از ترس قوای عثمانی اطمینان هم نداشتند. امیرحسین بیک به منزل من آمد و مردم شهر نیز جمع شدند و گفتگو شد. من حرکت مردم را بیرون از قدرت ایشان دیدم و دوست نداشتم که شهر خراب شود و اطفال و عیال آنان در معرض نابودی قرار گیرند، لذا به امیرحسین

«اشارت به ماندن و حراست خود و مردم را دلالت و تحریص به اتفاق و سامان عراق^{۳۹} و پاس حزم و مردانگی نمودم». ^{۳۹}حزین می‌افزاید: «سخنان من مؤثر و مقبول همه افتاد و با هم عهد و پیمان کرده، هر کس سلاح و یراق حرب بر خود آراست و در آن کوشش تمام نموده، طرق عبور دشمن را به قدر مقدور مسدود و حصار و منافذ شهر و قلعه را مستحکم ساخته به لوازم آن پرداختند و آن مقدار ایشان را تشجیع و تحریص کردم که بی وقوفایی ایشان به اندک روزی در استعمال اسلحه ماهر و چنان دلیر شدند که با سپاهی گران، اگر روی می‌داد، کارزار می‌کردند و مردم آرام گرفته شهر به معموری اول گرایید و خود هم اکثر شبها با ایشان در پاسداری و روزها در سواری موافقت می‌کردم». ^{۴۰}

اما حزین در تأثیر این بسیج و سازماندهی مردم خرم‌آباد بر اشغالگران عثمانی آورده است. «جماعت رومیّه چون از استعداد مردم واقف شدند و صعوبت مسالک آن مملکت و بودن حاکمی مثل امیرالامرای نام آورد (امیرحسین) که در میان ایشان بلند آوازی داشت، اندیشناک شدند و دیگر متعرض آن حدود نگشته، به سایر اطراف پرداختند...». ^{۴۱}

حزین همچنین به بیان حوادث همدان و بسیج مردم شهر توسط حاکم سابق همدان که در آن وقت منصبی و سپاهی نداشت پرداخته است. وی می‌نویسد: وی مردم متفرقه را به دور خود جمع کرد و در همدان مدتها با قوای عثمانی در ستیز و آویز بود و بیش از سیصد بار با عثمانیها درگیر شد و تلفاتی به آنان وارد کرد و وقتی عثمانیها با نیروی زیادی به او حمله کردند، خود را به کناری کشید و «الحق در آن مدت با عدم مکنّت داد مردی و مردانگی داده و آن لشکر بی حد و کران را مدام بی‌آرام داشت تا آنکه از کثرت کارزار و سختی تک و تاز به ستوه آمده، افسرده شد. رومیان او را با عهد و پیمان نزد خود آورده اول اعزاز کردند و آخر بکشتند». ^{۴۲} حزین در خصوص تلفاتی که سبحان ویردی در جریان جنگهایش به قوای عثمانی وارد کرد می‌نویسد: «من از ابراهیم آقای دفتردار بغداد که از عظمای آن لشکر بود، شنیدم که می‌گفت بیست و دو هزار کس از لشکر روم در محاربات سبحان ویردی خان به قتل رسیده‌اند». ^{۴۳}

* اسلحه از قبیل شمشیر و سپر و تیر و کمان و تفنگ ... و بمعنی زین و برگ است.

از حوادث مزبور این نکته را می‌توان نتیجه گرفت که اگر مردم هدایتگر و فرمانده و سازماندهای بیابند برای دفاع از موجودیت کشور در مقابل بیگانگان در زیر پرچم او جمع شده و می‌جنگند.

نتیجه‌گیری

هر چند دولت صفویه در داشتن سازمانهای نظامی قدرتمند و با وضعیت مطلوب در عمده حکومت خود معروف بود و متناسب با وضعیت رقبا تحولاتی در آنها به وجود می‌آورد، اما در مقاطعی نیز بنابه دلایل مختلف، به ویژه سیاسی، ضعف بر پیکره آن مستولی می‌شد و در موارد عدیده ای نیز هجوم همزمانی دو دشمن قوی از شرق و غرب موجب می‌گردید که نیروهای نظامی نتوانند در هر دو جبهه پاسخگو و مدافع باشد. این وضعیت بالاخره به موفقیت نیروهای مهاجم و نفوذ در شهرها و استانهای در شرقی و غربی امپراطوری صفوی انجامید و موقعیتهای بحرانی برای این حکومت به وجود آورد. با توجه به عدم اهمیت و جایگاه نیروهای شبه نظامی در تشکیلات نظامی این عصر، لذا در چنین موقعیتهایی نقش ساکنان غیر نظامی شهرهای بحران زده و نحوه برخورد و تعامل این مردمان با نظامیان خودی و با دشمن مهاجم در خور تأمل و آموزنده است. یافته‌های پژوهش حاضر در این زمینه حاوی نکات ذیل است:

۱- بیش از همه، ساکنان مناطق و شهرهای خراسان به ویژه هرات و مشهد در معرض چنین موقعیتهایی قرار گرفتند و ازبکها بارها با توجه به ضعف قدرت نظامی صفویان در شرق به دست درازی و تهاجمات چپاولگرانه پرداختند و مردمان شیعه مذهب این مناطق بیش از همه در معرض آسیب قرار گرفتند. بنابر این دفاع از شهرها در مقابل مهاجمین ازبک و کمک به نیروهای نظامی صفویه توسط مردم، اصل پذیرفته شده‌ای بود.

۲- نارساییها، کاستیها، نقایص و حتی جنبه‌های منفی عدیده‌ای در نحوه مدیریت فرماندهان و کارگزاران ارشد دولت صفوی در چنین موقعیتهایی برای این مردمان باعث سرگردانی و آسیب پذیری و هم بدبینی مردم می‌شد و چه بسا به همکاری با دشمن نیز می‌انجامید. اگر چهره‌های مقتدر و با کفایتی از فرماندهان نظامی صفوی، نظیر دورمیش خان و حسین خان شاملو در چنین موقعیتهایی مدیریت بحران را به عهده داشتند، استعدادها و توانمندیهای ساکنان غیر نظامی شهر را به خوبی سازماندهی،

هدایت و به کار می‌گرفتند تا هم در مقابل دشمن توفیق یابند و هم اسباب خرسندی مردم بشوند. اما چنین مواردی نسبت به موارد متضاد آن کمتر بود. حکام و فرماندهان نادان و نامردمی مثل «نجم ثانی» و «صوفیان خلیفه» نیز به گونه‌ای با مردمان برخی از این شهرها رفتار کردند که نفرت و فغان آنان را برانگیختند. در نتیجه در موقعیتهای بحران نه تنها به آنان کمک نکردند بلکه بر ضد آنان هم حرکت کردند. بنابر این کیفیت مدیریت چنین مردمانی، هم قبل از وقوع بحران و هم در اثنای بحران، اصل تعیین کننده در بازخوردهاست. البته سلاطین صفوی به ویژه شاه طهماسب اول خود قائل به حُسن مدیریت در این مناطق بودند و رفتارهای ناشایست برخی فرماندهان را تقبیح و آنان را تنبیه می‌کردند..

۳- در استانهای غربی نیز مواردی پیش آمد که برای ایفای نقش و آشکار ساختن توانهای نهفته ساکنان غیر نظامی برخی شهرها موقعیت مناسبی بود. محرک این امر، غارتگری دشمن مهاجم در یک برهه و حضور چهره محبوبی چون شاهزاده حمزه میرزا در رأس نیروهای نظامی بود که در حوادث سالهای ۹۵۵ و ۹۹۴ استانهای غربی، به ویژه در تبریز شواهدی بر این مدعا وجود دارد.

۴- ضعفهایی چون فقدان سازماندهی، آموزش و ممارست برای آمادگی جهت ایفای نقش در موقعیتهای بحران توسط نیروهای غیر نظامی بروز کرد و ثابت نمود که اگر حکام و نظامیان وجهه و شخصیت مردمی داشته باشند پیوند میان آن دو برقرار می‌شود و پیش از بحران امکان ارائه چنین خدماتی توسط سازمانهای نظامی به مردم پدید می‌آید.

۵- در ایامی که حاکمیت توان و انسجام مقابله سازمان یافته با مهاجمین به کشور و شهرها را نداشت، زیرا حضور افراد با نفوذ و دارای قدرت رهبری در میان مردم، می‌توانست نیرویی را با شرکت مردم سازمان داده تا به جنگ و مقابله با مهاجمین پردازند که می‌توان با استفاده از تجارب حاصل از دوره مورد بررسی قواعد آن را استخراج کرد. چنانچه در همدان و خرم آباد چنین وضعیتی پیش آمد.

پی نوشتها

- ۱- حسن روملو، احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، صص ۴۴۵-۴۴۴.
- امیر محمد خواند میر، ذیل تاریخ حبیب السیر، تصحیح و تحسیه محمد علی جراحی، تهران، نشر گستره، چاپ اول، ۱۳۷۰، صص ۲۳۳-۲۳۸.
- ۲- محمد افوشته‌ای نطنزی، نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویسه، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳، ص ۳۰۱.
- ۳- احسن التواریخ، ص ۲۹۱.
- ۴- ذیل تاریخ حبیب السیر، ص ۱۵۴.
- ۵- احسن التواریخ، صص ۲۷۰-۲۶۸.
- ۶- همان، ص ۲۹۱.
- ۷- ذیل تاریخ حبیب السیر، صص ۱۵۴ و ۱۵۸.
- ۸- احسن التواریخ، ص ۳۵۳.
- ۹- عباسقلی غفاری فرد، روابط صفویان و ازبکان، ۱۰۳۱-۹۱۳ ه. ق، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۶۶.
- ۱۰- اسکندر بیک منشی ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۷، صص ۵۷۰-۵۶۸.
- ۱۱- همان، ص ۵۶۹.
- ۱۲- ذیل تاریخ حبیب السیر، ص ۱۴.
- ۱۳- احسن التواریخ، ص ۲۷۰ و ذیل تاریخ حبیب السیر، ص ۱۴۳.
- ۱۴- ذیل تاریخ حبیب السیر، ص ۱۶۴.
- ۱۵- همان، ص ۱۶۵.
- ۱۶- نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار، ص ۳۶۸.
- ۱۷- همان، صص ۱۹۰-۱۸۹.
- ۱۸- یودافا تادیوز کروسینکی، سفرنامه کروسینکی. ترجمه عبدالرزاق دنبلی، با مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی، تهران، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۵۴.
- ۱۹- شاه طهماسب صفوی، تذکره شاه طهماسب، برلن، ۱۳۴۳، صص ۵۲ تا ۴۲.
- ۲۰- احسن التواریخ، ص ۴۲۶.
- ۲۱- ر.ک به: احسن التواریخ، ص ۴۳۰ و تذکره شاه طهماسب، ص ۶۹؛ هامرپورگشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، انتشارات زرین، ۱۳۶۷، ص ۱۱۸۸.

- ۲۲- احسن التواریخ، صص ۴۲۵ - ۴۳۲؛ تذکره شاه طهماسب، صص ۶۰-۶۳، همچنین ر.ک. به عبدالحسین نوایی: روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۷، صص ۱۶-۱۸.
- ۲۳- نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار، ص ۱۷۰.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- ر.ک به: اروج بیک بیات، دون ژوان ایرانی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۲۸.
- ۲۶- جهانگشای خاقان، مقدمه و پیوستها دکترالله وتا مضطر، مرکز تحقیقات مانیل، ایران و پاکستان، انعام آباد، ۱۴۰۶ ه. ش/ ۱۳۶۴. ه. ق/ ۱۹۸۶، ص ۴۳۰.
- ۲۷- همان.
- ۲۸- همان، ص ۴۳۳.
- ۲۹- احسن التواریخ، ص ۳۴۷.
- ۳۰- غفاری، همان، ص ۱۸۵ به نقل از روضه الصفویه و احسن التواریخ.
- ۳۱- احسن التواریخ، ص ۳۴۷.
- ۳۲- همان، ص ۳۵۰.
- ۳۳- روابط صفویان و ازبکان، صص ۱۸۶-۱۸۷.
- ۳۴- میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ ه. ق، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، انتشارات کتابخانه سنائی و طهوری، ۱۳۶۲، ص ۲۵.
- ۳۵- همان، ص ۲۶.
- ۳۶- همان.
- ۳۷- همان.
- ۳۸- محمد علی حزین، تاریخ و سفرنامه حزین، تصحیح و تحقیق علی دوانی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۲۱۱.
- ۳۹- همان.
- ۴۰- همان، ص ۲۱۲.
- ۴۱- همان.
- ۴۲- همان، صص ۲۲۰ - ۲۱۹.
- ۴۳- همان، ص ۲۲۰.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انسانی